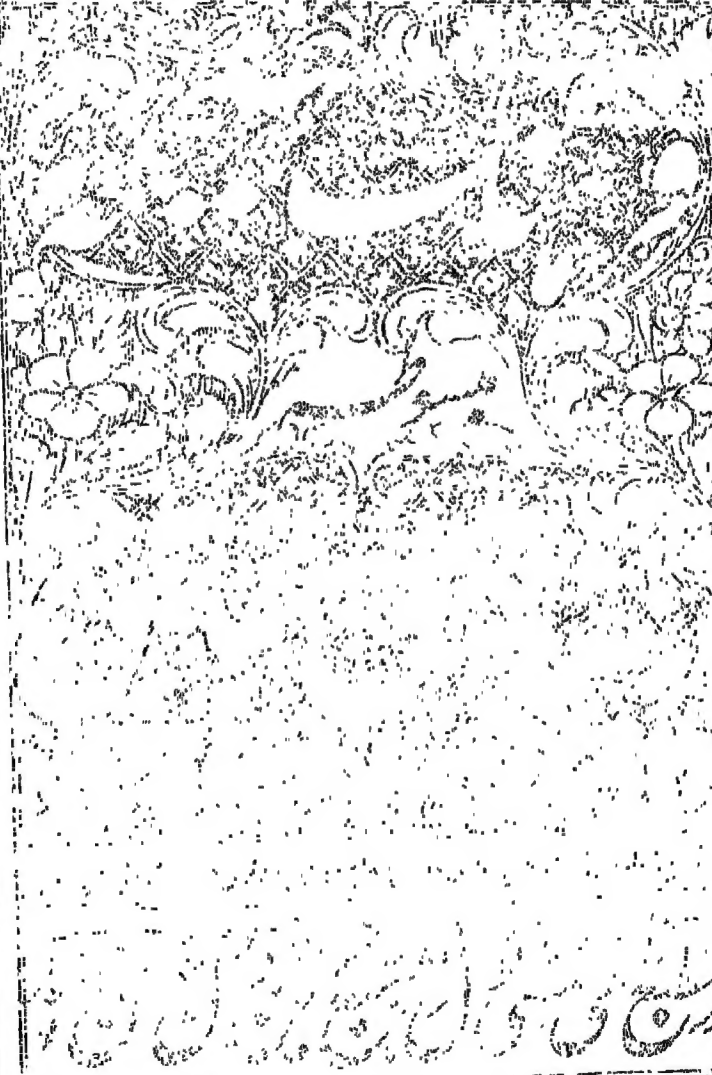


چون که از این کتاب در این کتاب

در این کتاب در این کتاب



در این کتاب در این کتاب



حمده ست سگالی گلشن آرای غریزی که بوستان مهر جهان را آبشاری قدرتش بشکوفه بندی نهالان حسن نیستی و تسبیح زلفانی
 سنگینه وریان ساخته و نعت که یورباغستان رسالت اتم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و علم که میرایی بد تشنه شکار
 کج بنیان خطاط با شیر نفیس سانی خوشنویس مهر و منش بوستان افراخته اما بعد بنده کلیه آلوده و امن با لکد از کج علم
 فن سید ابن حسن بود و دی که درین خدمتی مطیع عالی حد و دیده قوت چشم حیران کاشانه فروت بیکدوش سرای
 بنشین تنظیم کارهای سرگرم حد نشین چاربا تش نظام مور بزرگ قدر دان علم و اهل علم دوست نواز با دیگران بهادر و ساز
 عالی حوصله کند اراده با اتفاق آرای جمهور جناب محلی القاب منشی نو کشور و اتم اقبال است بخدمت دانشوران
 نصفت کوش و خرد و پیران حق بنوش التماس میدارم که بجز این هیچ کاره از کم یاری علم صلاحیت آن نذارم که بیا
 نهایت تأیید و تشکر نظم نسقش شوم لیکن محض نفیض صحبت صاحبان علم مستحینا باشد به تدوین فرهنگ بیجا می
 هست برگما شتم و هنگام فرصت بهروزه بحال تعلق کار مطیع بنالیفش پرداختم حق تالیف بهم حق مطیع است

اسب تالیف اینکیم

هرگاه بهر چه کار خانات متعلقه این مطیع نامی استیا کتب خانه عظمت و شالی دارد و قابل ملاحظه طارکیان علم و دست
 بدین نظر اکثری از صاحبان عالیشان و دوسای نامدار و تعلقداران ذی اقتدار هنگام رونق افروزی که هنوز
 ملاحظه نشر بهت می آرند چنانچه روزی جناب مطیع القاب بانی مهابتی ترویج علوم و فنون بنیر و در علم گستر
 جناب آردی - ایچ که توفیق صاحب بهادر و راجح - اس - و اثر که آف سیلک نشر کشتن مالک مغربی
 شمالی و او و دهر و اتم اقبال برای ملاحظه کتب خانه و مطیع نشر یافت و در مذاق قادر الوقت فرهنگ سکنه نامه بوستان
 که هم از تالیفات این بهر نیز است ملاحظه در آید فرمودند که هنوز فرهنگ بیجا چاپ نشده همین که این حرف بگوش خوردم سمعاً
 و طاعت بر زبان آوردم و تالیف آن صورت بهت نمودم - الحق که بهر چه فرهنگهای کتب سیه سبز درین حصول فوائد و نورست
 و تالیف و نشر و نشر در حل نو چون بتا بنیدایزدی با ختام رسانیدم بهر منظوری بحضور خداوند نعمت مخرج
 که زانیدم بجهت آنکه که از زویم برادر این بضاعهت فرحات نشر بهت پذیرای خداوند اغراض یافت از درگاه خدای بیرونانی میدارم
 که سیم بجاتی رساند که قبول و پسندیده اهل عالم گرد و بانی و مقوم این مطیع نامی را به ترقی و نفع اعلیٰ روز افزون
 با انجاح مقاصد ملی فائز گرداناد و بمنه و کرمه و توفیق الهی

این کتاب در بیان معانی و اصطلاحات و کلمات و عبارات و اشعار و غیره است که در این کتاب مذکور است و این کتاب در بیان معانی و اصطلاحات و کلمات و عبارات و اشعار و غیره است که در این کتاب مذکور است

اشتب - اسپ - سب - شنگ	بر دوش دارند	اج
اصح	آرخوان - بالفج نام گل سنج	اجازت - بالکسر بریدن مسافت
اصطفا - برگزیدن	و گیاه سنج رنگ	ولس افکندن جای بریدن از وس
اصطلاب - بالفج جمع صلاب	از تم - بالکسر و فتح رای مهمل	و دستور وی در خصلت و ادون
استخوان پشت	بهشت شد او عاود	اح
اصلاح - بصلاح آوردن	از	احرام - بعضی حرمت داشتن
و پشتی کردن و بعضی نیکو کردن	از با افتادون - بهوش شدن	او
تلاف فساد	از ششم که یاریدن مراد از گردیدن	او بار - بالکسر پشت دادن
اط	از لب که یاریدن کنایه از سخنان	برگشتن بخت
اطلس - جامه ابریشمی بی نقش	فبیح و طلیف گفتن -	اوراک - و ریافتن رسیدن پیش
اع	ازین محراب - اشاره بدینا	اورس - بالکسر نام دی خنوخ
آخیار بالفج دشمنان و	از	یا خنوخ پیغمبر بوده
محافظان محبوب و نیز غریار	اثر و ما - بالفج مار بزرگ و	اویم - بالفج پوست خوش بود و بلند
ان	کنایه از عزیز مصر	نیز گویند -
افراشتن - بعضی بلند ساختن	اس	اویم طائف قسمی اند اویم
افراط - بالکسر از عدد شستن	استاد حسن سال - کنایه از خنوخ	مقام طائف
و گذرانیدن	استقامت - راست ایستادن	او
اتق - بضمین بعضی کرانه و	استداد - مدد و حمایت خواستن	او فر - بالکسر وی تیز خوش و
گرداگرد عالم	اسحاق - نام پیغمبر	ناخوش و مشک تیز وی
اق	اسرائیل - بالکسر نام یعقوب	ار
اقتباس - علم آموختن	و این لفظ سرایون - معنی آن	ارجمده بالفج صاحب و مالیت
از کسی و آتش فرا گرفتن مانده	برگزیده خدا	ازرق - بمعنی کبود
گرفتن و نور چیدن	اش	ازرق طلیسمان - کنایه از
اقلیم - بالکسر بنفسم و غیره	اشک از رخه ان - کنایه از اشک سنج	ستارگان که چادر کبود و فلک

ب ب	ب ب	ب ب
بهره - عذریا و ناسپرد بهره - بهیود و خوش عشق بهره - نام ستاره فلک بهره - خوریز فلک بهره - معنی خط و نصیب	بطاعت گیر - ای مواخذه کننده بطاعت ریائی بل - بعضی بلکه گاه برای ترقی آید و گاه برای افسار بستن شود بلاغت - بلوغ شدن و در اصطلاح ایراد کلام بمقتضا حال	بخت - بعضی بهره و نصیب بخروان - خود مندان و شیاران بخش - بعضی حصه و نصیب بداندیش - بعضی دشمن بدره - بالفتح همیان هزاره بدیع - بعضی کامل و در برض
ب ب	ب ب	ب ب
بیاض - بعضی سفیدی بیان - سخن روشن و واضح گفتن بی جفتی - کنایه از بی شوهری سید - بالکسر بیایه بمحول نام و رخت بی دل - کنایه از غفلت بی دست و پا - کنایه از سراسیمه بی سرو و پاش - کنایه از وینا و بی نهایت بیش - بالکسر زیاده واغزوین بیج - بالفتح خرید و فروخت بی قبیل - بی شکر و بی گفتار بهیوده - بالکسر ناقص و باطل و پندار	بنات انش - هفت ستاره در شمال و جنوب چهار انش و سه رانبات گویند بنامیزو - بعضی بنام خدا و گفته ایست که در هنگام تعجب و تمنا برای دفع چشم زخم استعمال کند و بمقام قسم هم آرند بناکوش - بالضم شکیسته قریب رخسار بند - بعضی قید و غم و غصه آمده ب و بوم - بعضی زمین بارانده بومی - بعضی امید و محبت و طمع	بذل - بالفتح بعضی دادن بر - بالفتح سینه و کنار و پستان زن جوان بیج آبی - مراد دریای و نخل برخوردار - آنکه مطهر و جاد باشد برو - بالضم جامه مخطوط برویانی - مراد گفتن سول مقبول برین - درخش و تابان ب ز بزم فحام - کنایه از دنیا ب س بستان - عرب بوستان بستان سرای - بر نظاره کنایه بسیج - بعضی ساختن و قصد داراوه

بهره - عذریا و ناسپرد
بهره - بهیود و خوش عشق
بهره - نام ستاره فلک
بهره - خوریز فلک
بهره - معنی خط و نصیب
بیاض - بعضی سفیدی
بیان - سخن روشن
و واضح گفتن
بی جفتی - کنایه از بی شوهری
سید - بالکسر بیایه
بمحول نام و رخت
بی دل - کنایه از غفلت
بی دست و پا - کنایه
از سراسیمه
بی سرو و پاش - کنایه از
وینا و بی نهایت
بیش - بالکسر زیاده
واغزوین
بیج - بالفتح خرید و فروخت
بی قبیل - بی شکر و بی گفتار
بهیوده - بالکسر ناقص
و باطل و پندار

باب بامی فارسی

<p>پ س پشت شکستن - کنایه از پلاک شدن</p>	<p>پرتو - بمعنی روشنائی پرستار - بمعنی کنیزک پریش - بالفتح و کسر رای ممله معنی پریدن</p>	<p>پ ا پا و - بمعنی نگهبان حارس پاینج - بضم سین ممله بمعنی جود پای افشردن - کنایه از ثبات و زردن</p>
<p>پ ل پلنگ - بمعنی جانور وحشی دشمن شیر</p>	<p>پرتو طوطی - کنایه از آسمان ساده پرویز - نام پسر پرفروغ تیر پروین - چند ستاره زرقریب یکدیگر که شایا گویند</p>	<p>پای در و اول کشیدن - عبارت از کرشمه کردن و پوشیده شدن و ناپید گشتن پایمال - مالیده پای</p>
<p>پ ن پنجه ماه - کنایه از یوسف علیا پند - اندرز و نصیحت</p>	<p>پرواز - برداشتن شب کنایه از رفتن شب پروا - بمعنی فراغت بمعنی انتفا پرمی - بمعنی دیو پرنیان - حریر منقش پربهرنگداشت از مفرق</p>	<p>پایه - بمعنی گذر و مرتبه و زینه پایان - بمعنی آخر و تمامی</p>
<p>پ می پیچا - بمعنی پیچیدن پیدا - بمعنی ظاهر و آشکار پی - بمعنی بهر و برای نشان قدم</p>	<p>پ س پس کار - بپشتن - ترک مقصود خود کردن از کار و گذشتن پسته دبان - کنایه از دبان محبوب و معشوق</p>	<p>پ و پرو و - بالکسر و بالفتح و واع و واک پ ر پرافشانی - کنایه از ترک علان دینوی پژ - بمعنی بسیار پرکار - بضم گاهی بمعنی دانا و عیار آید</p>

باب تازی شاه فوقانی

<p>تاسفت - در رخ خوردن تایید - بمعنی قوت دادن</p>	<p>تافتن - بمعنی پرتو انداختن تاریخ - وقت چیزی پدید کردن</p>	<p>ت ا تارک - بمعنی میانبر و نازک</p>
-------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------

ت ی	تغ - بالکسر شمیر و روشنائی ماه	ت ی	ت ی	ت ی	ت ی
تیره بالکسر و بمعنی تاریک					
باب نهای مثلث					
ث	ث	ث	ث	ث	ث
ثبات - بالفتح و ثبوت بالضم برجای بودن و قرار گرفتن	ثربا - بالضم و فتح رای مملو شش ستاره معقد مراد و ندان	ثور - بالفتح گاو و نام بره ثوابت - شمارگان خیر سیاه			
باب جیم تازی					
ج	ج	ج	ج	ج	ج
جام - بمعنی پیاله مراد از جام جان فرسا - کاپیده جان جاه - قدر و منزلت جاوید - همیشه و دائم	جذب - بمعنی کشیدن	چلو - بالکسر و بالفتح تجلیات حسن و خوبی			
ج	ج	ج	ج	ج	ج
جبین - بمعنی پیشانی	چرس - بمعنی رنگ	جماد - بالفتح هر خیز که جان آرد جمال - بمعنی خوبی			
ج	ج	ج	ج	ج	ج
جثمان و جثه - بالضم شخص و پیکر و تن	جسمان - تن و جسد	جناب - بالفتح بمعنی پهلو جشنش - بالضم حاصل خند از جنبدین			
ج	ج	ج	ج	ج	ج
جد - بالکسر کوشیدن و گاو جدول - بالفتح جوی خرد و بمعنی معروف مجاز جادی - بزغال	جعد - بالفتح موی مرغول	جو دی - بالضم نام گوی قرارگاه کشتی طوفان نوح جوتبار - گذر آب بسیار و گاو جولان - دو اندین و یک و گاو			
ج	ج	ج	ج	ج	ج
	جلال - زنگله یا که در گردن شتر آویزند	چمد - بالضم و بالفتح گاو چمد - بالضم و بالفتح گاو			

دورخ - بالکسر زره	دستینه - دست بختن یور	دما دم - بختن بے در بے
دورم - بالکسر و فتح ثانی مبره	دوخ	دم صور - کنایه از زور قیامت
زور و نقره و مس	دوغل - بختین کبر و حیل و	دون
وزیای معانی - مراد کنجه	ناراستی و ناسره	دونه - گوشت پاره چربی
دور زین عشق	دوف	نزدیک دم تیش و لاتی
دورج - بالفتح کاغذ نوشته	دوفینه - بالفتح آنچه در خاک	دو
و نور و نامه	پنهان کنند	دونان - بالضم مرد و چشم
دورج عقیق - کنایه از دکان	دوگ	دور - بالفتح زمانه و گزشتن
دور - بالضم مرادید و کنایه	دوگر - معروف و بعضی بار و	دولت - گردش زمانه بیک
از دندان	من بعد آمده	دو لون - رنگین و مشک و
دور افشان - مراد و کلام فصیح	دل	کنایه از دوا بروی سیاه
دوره - راه باریک میان کوه	دولدادگان - ای عاشقان	دوصاد - کنایه از دو چشم
دورست - بختین مبره زلفار	دلارا - آرا میده دل خجیب	دوش - بالضم شب گذشته
دور کشا - بعضی کلید و مفتاح	دلال - بالکسر ناز و کرشمه	دوست - آید - کنایه از دو چشم
دوس	دلستان - معشوق و محبوب	دوشین - دختر مرد نارسیده
دوستور - بالفتح طرز و روش	دم	دو
ورخصت	دم - بعضی زمان و نفس	دولیز - بالکسر چوب پائین روزه
دستان - کبر و حیل و نغمه و	دم زبون - کنایه از	دو هقان - بالکسر و الفهم کشاورز
دست - قدرت و قوت و ظفر	سخن گفتن	دو هلال - کنایه از سر
دستیار - مددگار	دومار - بالفتح بعضی پلاک	ناهنمای مدور
دسته - بالفتح گلها و ریاحین	دم سر - بعضی آه ناسید	دو
لیکجا بسته	دو مساز - بعضی موافق	دو سی
دست دادن - میگردان	دم طاوس - بالضم کنایه	دو سیر مسدس - کنایه از جهان
دست ریج - مرکب منقش و تزئین	از آسمان و فلک	دو پیاج - بختن تازی روی
		دو خساره و صفت روی کتاب

روشن کتاب - کنایه از قرآن مجید روی - بالضم و به معنی سفید رود - جوی آب ره	رم رمه - لفتختن گله اسبان گویند رن رنجه - بمعنی آزرده رند - بالکسر بیایک محیل رو روضه - بمعنی مرغزار روضه جاوید - کنایه از بهشت یا ذات حق روز در محنت گذاردن یا نرسیدن روی آوردن - بتوجه شدن روح اعظم - کنایه از جبرئیل روپوش - کیمیمه برقع آمده روسیاه - روزیاس نامید روزگار - دنیا و مدت روا - بمعنی روان رواج - بالفتح روانی	به قصد گز که حکما بران نشسته طلوع و غروب تارگان بنید رض رضوان - بالکسر خازن بهشت رع رعنا - مراد زن خوشتر آرا رف رفیق - همراه در سفر رفرف - بالفتح هر دو را مهله نام مقام اسرافیل و جامه ها که از آن بساط و فرش سازند و نام تختی که بشب حراج رسول بران سوار شدند رفتن - بالضم صاف کردن بجای زوب رق رقص - بالفتح پای کوب و سر
---------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

باب زای معجمه

زح زحل - بالضم و فتح ثانی نام ستاره بزرگ به قمر زح	زب زبان - بالفتح شعله زباد - بالضم عرق خوشبودار از خصیه گریه صحرایی زبرجد - سنگی سبز رنگ شین	زا زاد - بمعنی توشه زاغ شب - کنایه از سوی سر یوسف علیه السلام زال - زن پیروزوت
-------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------

زنده شدن - کنایه از بخود آمدن زننگ - بمعنی رنگارنگ زنهار و زنههار بمعنی ناز و نازید	زنگ زننگارین گفتن - کنایه از گفتن زل	زخار - دریای مالامال آب که از ساحل بگذرد زخم درست - کنایه از موت زخم - بالضم چیز آراسته و آبدار
زور زور - بالضم و روع زورق - بالفتح کشتی خرد	زنجیا - بالفتح و کسر لام نام عاشقه و مشکو به یوسف و بالضم و فتح لام نیز آمده لیکن تشبیه و مشهور اول است	زهر زهره - بالضم متده فلک است که میگردد زهر بالضم ناخوانا می خوانند غبت زهره - بالضم جمع زهره تر که در دنیا زهره - بالکسر کلمه تحسین و آفرین
زیر زیر - بالکسر از بار یک ضمیم	زیر زیر - بالضم سنگ سبزه بش بها که مار بیدارش کور شود	زهره زهره - بالضم و روع زهره - بالضم متده فلک است که میگردد زهره بالضم ناخوانا می خوانند غبت زهره - بالضم جمع زهره تر که در دنیا زهره - بالکسر کلمه تحسین و آفرین
باب سیم		
سبیل - راه و بمعنی جاری سبیل او شش کنایه از که در حال غلبه سبج - بالضم مژه تسبیح که در تسبیح بدان گیرند سبو - بالفتح و بضم ثانی آوند کلی کلان	سب سبک روح - ظرف مراد گفتن سبک و - شتاب رو سبوح - بالضم بسیار پاک مراد گفتن سبکستی - شتابی و تیز روی سبزه - مراد خط ریش سبوحیان - کنایه از تشکلات سبک شتاب سبک سیر - تیز رو	س ساز - ساختگی کار و رولق سالار - سر لشکر و کارفرما ساعت - کشادگی و نشاط خانه ساده - خالی و فارغ ولی نقش ساغر - پیاله شراب سایه افکندن - کنایه از توجه نمودن ساق عودن - نوعی از شیرینی

این کتاب در لغت است
و در این کتاب
از لغت است
و در این کتاب
از لغت است
و در این کتاب
از لغت است

س و	س	سیل و زخمین افتادون
سودا - بجا رسته و خرد و خرد	سهی - راست و درست	کنایه از اضطراب
سودو - بالضم نفع در تجارت	سها - بالضم ستاره بهایت خرد	سپین سپ - کنایه از زخمان
سواد - بالفتح سیاهی رنگ	س می	سید کاسه - بخیل و مسک
سور - بالضم دیوار حصار	سپین - کنایه از دندان	سید کار - کنایه از گنگار
سوری - بالضم بگشتن بیکان	سیله - بالکسر دست تیغ وار	سپین کوی کنایه از زنج
سوکوار - ماتم زده نمکین	برگردن مجوان و بی اوبان مند	سید خروده - بفتح جیم معنی سیاه رنگ
سوسن - گل که بر گش شبیه	سها - بالکسر روی و خواره و	چهره مخفی لون و رنگ است
بزبان باشد	نشانه که از کثرت سجود پیشانی پیدا شود	سیم قاری - رویه خوراک

باب ششم

ش ا	جل شانه و عم نواله	ش خ
شاح شلخ - پاره پاره	ش ب	شخص - کالبدن مروم
و گوناگون	شب زنده دار - ای	و حسد آن بدن انسان خیره
شانه کردن - کنایه از	شب بیدار که عابد و زاهد باشد	ش و
آراستن و همچنین شانه در گشتن	شبگیر - بمعنی صبح و آخر	شد - بمعنی رفت ماضی از شدن
شاید - نرفزار سیان بمعنی صبا	شب نیز تمتمل شده	ش ر
حسن تمتمل بمعنی خوب خوش	شب گردی - سیر شب	شراک - بالکسر و ال فطین
شان - کار و حال و مرتبه	و گردیدن بشب	ش س
شاه - بمعنی کلان	شب مردگان - کنایه	شست - حد و ستین
شاه چان - نام ولایت	از خفقان هنگام شب	و گرفتن سوغات تیر بر زه کمان
هم آمده	شبان - بالضم چراغ در آ	ش ش
شاهراه - راه فراخ	ش ح	شش در - کنایه از جهات
شاهد غیب - حقیق	شخته - بالفتح حاکم و عارض	شش وانگ - مراقب تمام خبر

<p>شکم بلوی خوش و مطلق بلوی شمال - بالفتح جمع مثل خود عادت شکل - بالفتح عادت و نحو</p>	<p>بعد صبح شکوه - بهفتین سبیل و مهابت و بزرگی شکر - کنایه از دهن و لب شکر ریز - کنایه از سخن شیرین</p>	<p>ش ع شعب - بالفتح شکاف و قاف شعر - بالفتح جامه ابریشمی باریک و موی شعاع - بالکسر جامه بیدار خنجر</p>
<p>ش ن شفتن - بمعنی شنیدن</p>	<p>و گریه شادی شکن - بالکسر فتح ثانی خم خیز و بیخ زلف محبوب</p>	<p>ش ع شکل - بالفتح کار و مشغول شدن شعب - در آوختن و اگر کنده کرد</p>
<p>ش و شور - بالضم طعمی معروف شوم - بالضم صدمین و مبارک شون - بالفتح آرزو و سزدن</p>	<p>ش ک شکرت - بالکسر و فتح ثانی بزرگ و زیاده و متشتم</p>	<p>ش ف شفتن - سرخی پال آسا برافق هنگام صبح و شام</p>
<p>ش ی شیرین - شیر خشم آلوده شیرین - نام معشوقه فراد و خمر شیر - بیای معروف و بن و رو شنید</p>	<p>ش م شمشاد - نام درختی بنسبت قد معشوقان و دلبران</p>	<p>ش ق شق - شکافتن و دریدن شقه - بالضم جامه دراز و جامه پیش شکافه</p>
<p>ش ی شیت - بالکسر نام پنجه شیت - بالکسر خفت شیب شیوه - بالکسر طرز</p>	<p>ش م شمه - بالفتح قدر قلیل اندک</p>	<p>ش ک شکر خواب - بالفتح خواب</p>
<p>ش و شور - بالضم طعمی معروف شوم - بالضم صدمین و مبارک شون - بالفتح آرزو و سزدن</p>	<p>ش م شمشاد - نام درختی بنسبت قد معشوقان و دلبران</p>	<p>ش ق شق - شکافتن و دریدن شقه - بالضم جامه دراز و جامه پیش شکافه</p>
<p>ش ی شیت - بالکسر نام پنجه شیت - بالکسر خفت شیب شیوه - بالکسر طرز</p>	<p>ش م شمه - بالفتح قدر قلیل اندک</p>	<p>ش ک شکر خواب - بالفتح خواب</p>
<p>ش و شور - بالضم طعمی معروف شوم - بالضم صدمین و مبارک شون - بالفتح آرزو و سزدن</p>	<p>ش م شمشاد - نام درختی بنسبت قد معشوقان و دلبران</p>	<p>ش ق شق - شکافتن و دریدن شقه - بالضم جامه دراز و جامه پیش شکافه</p>
<p>ش ی شیت - بالکسر نام پنجه شیت - بالکسر خفت شیب شیوه - بالکسر طرز</p>	<p>ش م شمه - بالفتح قدر قلیل اندک</p>	<p>ش ک شکر خواب - بالفتح خواب</p>
<p>ش و شور - بالضم طعمی معروف شوم - بالضم صدمین و مبارک شون - بالفتح آرزو و سزدن</p>	<p>ش م شمشاد - نام درختی بنسبت قد معشوقان و دلبران</p>	<p>ش ق شق - شکافتن و دریدن شقه - بالضم جامه دراز و جامه پیش شکافه</p>
<p>ش ی شیت - بالکسر نام پنجه شیت - بالکسر خفت شیب شیوه - بالکسر طرز</p>	<p>ش م شمه - بالفتح قدر قلیل اندک</p>	<p>ش ک شکر خواب - بالفتح خواب</p>
<p>ش و شور - بالضم طعمی معروف شوم - بالضم صدمین و مبارک شون - بالفتح آرزو و سزدن</p>	<p>ش م شمشاد - نام درختی بنسبت قد معشوقان و دلبران</p>	<p>ش ق شق - شکافتن و دریدن شقه - بالضم جامه دراز و جامه پیش شکافه</p>
<p>ش ی شیت - بالکسر نام پنجه شیت - بالکسر خفت شیب شیوه - بالکسر طرز</p>	<p>ش م شمه - بالفتح قدر قلیل اندک</p>	<p>ش ک شکر خواب - بالفتح خواب</p>

ط ل	توقی جانوری سخن قابله گو	نور دیدن
طلعت - بالفتح ویدار	طوفان - آب زمین که	طینت - بالکسر نوی
ط و	همه را غرق کند	وسرشت
طوق - گردن بند و خمر گو	ط ی	طیکان - بهر حرکت
طوطی - بالضم معرفت	طے - بالفتح تشدید	لام بمعنی چادر

باب خطای معجمه

ظ ف	ظ ل	تاریکی و ظلمات بضمین جمع
ظفر بفتحین فتح و نصرت	ظلمت - بالضم و نیز بضمین	آن بفرقت شعر بکون فی هم

باب عین محله

ع ا	ع ذ	حراست و زوان
عاج - دندان فیل	عذار - بالکسر رخساره	ع س
عاد - قبیلہ بنو و پیغمبر علیہ السلام	ع ر	عشوہ - بالکسر قریب
عارض - ابر سیاه و آفتی	ع و سان بهاری - کنایه	و بالضم شعله آتش
از بسیاری	از گل و سبزه و غیره	ع ص
عالم - بفتح لام آفریده شده	ع صه - کشادگی میان سر	عصابه - بالکسر سر بند
ع ب	ع ز	و نوعی از بز و یانی
عبری عبرانی - لغت جهود	ع ا ر م - جمع غزیت افسوس	ع ط
مراد بیان	عزلت - بالضم جدا شدن	عطر - بالکسر بوی خوش
ع ح	از زن و گوشه گرفتن	و واروی خوشبو
عجب - بفتحین شگفت	غنیمت - آیتی که بر بیارند	عطر - بفتحین خوشبو شدن
عجب - بالضم	ع س	عطا بفتحین دادن و بخشیدن
خوشتن بینی	ع حس - شب که در آن	عطار د - بالضم نام ستاره و فلک

ع ق	نزار داستان	ع ق
عقد - بالکسر گره سنگ بر	عقرب - بالفتح خوشبونی مود	ع ق
عقده - بالضم گره	عنان تافتن - کنایه از	ع ق
عقد گوهر ساخت ای بکرت	توجه شدن	ع ق
عقیق - سنگی که داشتن	عقاب تر - کنایه از لشکر	ع ق
آن اندوه برد	عقبا - بالفتح سیرخ	ع ق
ع ل	عناصر - جمع عنصر که از آب	ع ل
علم - بفتح تین رایت و نشان	و خاک و آتش و باد	ع ل
ع م	عنوان - بالضم دیباچه	ع م
عجاری - ششکاهی شیشه	کتاب و ادب و غیره	ع م
ع ن	عنایت - بالفتح و بالکسر قصد	ع ن
عادل - جمع عدلیه	کردن اتمام داشتن بخیر	ع ن

عقرب - بالفتح خوشبونی مود
عقده - بالضم گره
عقد گوهر ساخت ای بکرت
عقیق - سنگی که داشتن
آن اندوه برد
علم - بفتح تین رایت و نشان
عجاری - ششکاهی شیشه
عادل - جمع عدلیه

باب عین معجم

ع ل	عزام - بالفتح تندی پیوسته	ع ب
عقل - شوریدن بلباب	و عذاب	عبار - بالضم گردن برآمده
ع ل	عزّه - سفیدی پیشانی	عجب - گوشت بلند زین
ع م	عزیز - بزرگتر از درم	ع و
ع م	عزال - بالفتح آهواره	ع و
ع م	عصه - بالضم اندوه و غم	ع و
ع ن	عصق - بفتح تین شیرین	ع ر
ع ن	عصق - بفتح تین شیرین	ع ر
ع ن	عصق - بفتح تین شیرین	ع ر
ع ن	عصق - بفتح تین شیرین	ع ر

عزام - بالفتح تندی پیوسته
عقرب - بالفتح خوشبونی مود
عقده - بالضم گره
عقد گوهر ساخت ای بکرت
عقیق - سنگی که داشتن
آن اندوه برد
علم - بفتح تین رایت و نشان
عجاری - ششکاهی شیشه
عادل - جمع عدلیه

خج - بالفتح کرشمه و ناز	تنگ و قهر بریز	خو خا - بالفتح فریاد بسیار
خ و	خواص - بتشدید واد	خو غائبان گلین - کنایه از
غور - بالفتح زمین پست	در آب فرو رونده	لبلان و عند لیان

باب فا

ف ا	فر خنده - بمعنی خجسته و مبارک	فتقور - بالفتح نام پشه
فام - بمعنی رنگ لون	فر سنگ - و فرخ معرب	ف ق
ف ت	سه کرده زمین	فقد - بمعنی گم کردن
فیراک - بالکسر دوا الی ویرا	فرا - بالفتح بمعنی پیشین	ف ل
برمین و بسیار اسپ	و نزدیک	فلک - بفتح تین آسمان
فتوت - بفتح تین جوانمردی	فراز - نزدیک و پیش مراد	فلک - بالضم بمعنی شتی و یا
ف ر	سخن اول	فلاخن - بفتح خای معجمه
فروزان - بمعنی روشن	فرخ - بفتح تین کشایش	هندی گوین
فرنگ - و افش و ادب	فره - بکس تین سبقت ورن	ف ن
و عقل و فراست	و ظفر یافتن	فندق - بالکسر و بضم نیز
فراغ - پرداختن از کار	فرجام - بالفتح آخر و	میوه مغز دار بزرگ منخ و سیاه
و تهی شدن	نیگونی آخر کار	ف ه
فریاد - نام سنگ تراش	فروق - راه میان موی	فهم - بالفتح و هستن و در فتن
عاشق شیرین	هندی مانگ	ف ی
فر - بالفتح غوت و زیبائی	ف س	فیروزی - بضم و
و شکوه	فسانه - بالفتح مخفف افسانه حکایت	منصوری و فتح
فراش - بالکسر بسته	فسون و افسون - بفتح تین	فیروزه خرگاه سکنایه از فلک
وزن خواب	ف غ	فیروزه طارم - کنایه از آسمان
فردوس - بالکسر بمعنی بهشت	فغان - بالضم ناله و فریاد	فیروزه کاخ - کنایه از فلک

۹۱
باید در این کتاب
در هر فصل
تقریباً
ششصد و پنجاه
سال است
مراد از دور و نزدیک
تجاری و دنیاوی
و دور و نزدیک
بمعنی دور و نزدیک
و گاه که در این کتاب
نظیر فلک است
مراد از یک و دو
صد و هشتاد و پنج
سال و ده سال
در این کتاب
نظیر فلک است

باب قاف

<p>طفل نوزاده را بران بول و براز کنند و تن خلط است قماش - بالضم متاع و خنجر قمار - بالکسر بگر و چیزی بازی و نبرد و بگر و</p>	<p>ق ز قزح - بالضم وفتح زای بجمه بندی و بنگ ق ص قصب - بفتح ص یا بکسر ک یا قصب باف - انی بافند و بافند ق ض قضا - حکم کردن مراد حکم الکی قضا جنابان - کنایه از سبب</p>	<p>ق ا قاف تا قاف - مراد تمام حباب قاف - بالضم قاف ثانی قاف پوستین پوشش عموک قاصر - بعضی کوتاه قانون - بعضی اصل و رسم قالب - بفتح لام کالبد قاروره - بعضی شیشه</p>
<p>ق ن قناعت - بفتح راضی شدن باندک چیز قنقذ - بالضم خار پشت جانور</p>	<p>ق ف قفل سیم - کنایه از اندام سنان ق ل قلاط - بالضم و تشدید ل کونک که قلابه گویند قلزن - نویسنده و مصور</p>	<p>ق ب قبول - بفتح پذیرفتن قبة - بالضم بنای گرد آورده</p>
<p>ق و قوس - بفتح کمان نام برج قوس قزح - کنایه از رنگین ساختن قوس رستم نریمان - همان قزح قوس مشکین - کنایه از ابرو</p>	<p>ق م قماط - بالکسر پارچه که طفل نوزاده را در آن بپوشند و بالایش ریسان بر بچند بگر روس طفل کشاده دارند و به فارسی خند که بضم معجمه گویند و بعضی پارچه جابه که</p>	<p>ق و قدح خوار - شراب خوا بطور مجاز قدم - بالکسر و فتح وال دیرینه و کهنه قدیم غیر مسبوق بالعدم قدید - بفتح بعضی گوشه تیکه که آنرا در آفتاب خشک کرده نکاده دارند قدر - بالکسر بعضی دیگر عام از آنکه از مسنن و یا سفالین</p>
<p>ق ی قیام - بالکسر برخواستن قیاس - بالکسر اندازه گرفتن قیصر - بفتح ثقب یا شاه روم قیر - بالکسر و غنی که بیشتر آن گیرانند قیراط - بالکسر نیم انگ که چارچو میانه باشد</p>	<p>ق م قماط - بالکسر پارچه که طفل نوزاده را در آن بپوشند و بالایش ریسان بر بچند بگر روس طفل کشاده دارند و به فارسی خند که بضم معجمه گویند و بعضی پارچه جابه که</p>	

ق قاف تا قاف مراد تمام حباب
ق قاف بالضم قاف ثانی قاف
پوستین پوشش عموک
ق قاصر بعضی کوتاه
ق قانون بعضی اصل و رسم
ق قالب بفتح لام کالبد
ق قاروره بعضی شیشه
ق قبول بفتح پذیرفتن
ق قبة بالضم بنای گرد آورده
ق قدح خوار شراب خوا
بطور مجاز
ق قدم بالکسر و فتح وال
دیرینه و کهنه
ق قدیم غیر مسبوق بالعدم
ق قدید بفتح بعضی گوشه تیکه
که آنرا در آفتاب خشک کرده
نکاده دارند
ق قدر بالکسر بعضی دیگر
عام از آنکه از مسنن و یا سفالین

باب کاف تازی

ک	کام - سقف خلق و مقصد کام شکر شدن - کنایه از شکر شدن در آن	ک	کلیم الله - خطاب موسی رسول علیه السلام کلیه - کیشین مفتاح و متلاوت ک م
ک	کاخ - قصر و کوشک و خانه کاخ مجازی - کنایه از دنیا کار - کنایه از مخلوقات کارگر - کنایه از خالق کاخ نیم - مراد از جهان نیم کافوری عمامه - کنایه از دستار سفید کاشانه - بمعنی خانه کاف و لون - مراد لفظ کن حکم بوجود عالم کالا - بمعنی متاع کاشنکه - بمعنی افسوس و تپنا کاکل - بمعنی کاف ثانی مودی مسلسل و مرغول کاروان - کنایه از ماضی واهل فراست	ک	کر - آنچه بر میان بندند و میان بند کیشین - پنهان شدن بقصد دشمن یا آشکار کمانچر - بمعنی مضرب ساز ک ن
ک	کاشکش - کنایه از غم و اندوه	ک	کف - بختنه و جوانمرد کریم - بالکسر بمعنی بزرگ کریم الفارش - که بازبان تزدیج کند ک ش
ک	کفیل - بمعنی ضامن کف زمان - پنجه و کف دست ک ل	ک	کفون - بضم کین یا جال کفان الفتح نام شهر یعقوب پنجیمبر علیه السلام کته - بالفهم باریک پایان چیز ک و
ک	کلوخ - بالفهم پاره خشت نخته یا خام کلاه گوشه شکستن - کنایه از کج کردن کلاه	ک	کوسه دار - ترسین کوهها کونار - بمعنی غوره و شاخ کوس - بالفهم لغتاره و خود فتنه نثاره کوکو - آواز فاخته و قمری ک می
ک	کیش - بالکسر وین وین وین کیوان - بالفتح ستاره بزرگ	ک	کیش - بالکسر وین وین وین کیوان - بالفتح ستاره بزرگ

هفتمین زحل	کیاست - بالکسر کی خلافت	کیست و قیست - بمعنی چنانچنین
------------	-------------------------	------------------------------

باب کاف فارسی

گ	گلاب - گل و لای مراد از گلاب شربت است گلرخ - کنایه از مشوق گلانگ - آواز بلبل گلگون - بمعنی سرخ و غازه گل و شین - کنایه از یوسف گلزنک - بمعنی سرخ و آفر گل چهره - کنایه از یوسف گلخن - بالضم خاکدان رفته	گوهر از لب افشاندن - کنایه از سخن گفتن گوهر سنجایی زن گفته گوهر شود گوش بودن - اسی منظر بودن گور - خردشتی گوار - بالضم خبریکه با لقمه خوش آید گوهر شادی - بمعنی شادمانی کنایه از کسیتین فاشک بخشن شادی گوهر - بالضم طرز و روش فرنگ گوهر ابر - زیوریکه گوش اندازند
گ	گنج - بمعنی دقینه گنج بسنج - مراد از گنج بسیار گنجینه - جای نهادن گنج	گهر - بمعنی اصل و نژاد
گ	گرم - مراد تیز گرامی - بالکسر بمعنی عزیز گردون - چرخ و فلک بمعنی معروف کاری گردایش - بالکسر تکیه و زیر	گیرم - اسی فرض کرده قبول نمود گیتی نورد - اسی جهان گرد گیسو - موی و راز بافته که از پر و جانب کشیده باشد گیسوبریده - زن بیجا
گ	گازمین - مراد گاو و گاوین گاه - بمعنی وقت و جای گر - گرم - مراد تیز گرامی - بالکسر بمعنی عزیز گردون - چرخ و فلک بمعنی معروف کاری گردایش - بالکسر تکیه و زیر	گوش بودن - اسی منظر بودن گور - خردشتی گوار - بالضم خبریکه با لقمه خوش آید گوهر شادی - بمعنی شادمانی کنایه از کسیتین فاشک بخشن شادی گوهر - بالضم طرز و روش فرنگ گوهر ابر - زیوریکه گوش اندازند
گ	گازمین - مراد گاو و گاوین گاه - بمعنی وقت و جای گر - گرم - مراد تیز گرامی - بالکسر بمعنی عزیز گردون - چرخ و فلک بمعنی معروف کاری گردایش - بالکسر تکیه و زیر	گوش بودن - اسی منظر بودن گور - خردشتی گوار - بالضم خبریکه با لقمه خوش آید گوهر شادی - بمعنی شادمانی کنایه از کسیتین فاشک بخشن شادی گوهر - بالضم طرز و روش فرنگ گوهر ابر - زیوریکه گوش اندازند
گ	گازمین - مراد گاو و گاوین گاه - بمعنی وقت و جای گر - گرم - مراد تیز گرامی - بالکسر بمعنی عزیز گردون - چرخ و فلک بمعنی معروف کاری گردایش - بالکسر تکیه و زیر	گوش بودن - اسی منظر بودن گور - خردشتی گوار - بالضم خبریکه با لقمه خوش آید گوهر شادی - بمعنی شادمانی کنایه از کسیتین فاشک بخشن شادی گوهر - بالضم طرز و روش فرنگ گوهر ابر - زیوریکه گوش اندازند
گ	گازمین - مراد گاو و گاوین گاه - بمعنی وقت و جای گر - گرم - مراد تیز گرامی - بالکسر بمعنی عزیز گردون - چرخ و فلک بمعنی معروف کاری گردایش - بالکسر تکیه و زیر	گوش بودن - اسی منظر بودن گور - خردشتی گوار - بالضم خبریکه با لقمه خوش آید گوهر شادی - بمعنی شادمانی کنایه از کسیتین فاشک بخشن شادی گوهر - بالضم طرز و روش فرنگ گوهر ابر - زیوریکه گوش اندازند
گ	گازمین - مراد گاو و گاوین گاه - بمعنی وقت و جای گر - گرم - مراد تیز گرامی - بالکسر بمعنی عزیز گردون - چرخ و فلک بمعنی معروف کاری گردایش - بالکسر تکیه و زیر	گوش بودن - اسی منظر بودن گور - خردشتی گوار - بالضم خبریکه با لقمه خوش آید گوهر شادی - بمعنی شادمانی کنایه از کسیتین فاشک بخشن شادی گوهر - بالضم طرز و روش فرنگ گوهر ابر - زیوریکه گوش اندازند
گ	گازمین - مراد گاو و گاوین گاه - بمعنی وقت و جای گر - گرم - مراد تیز گرامی - بالکسر بمعنی عزیز گردون - چرخ و فلک بمعنی معروف کاری گردایش - بالکسر تکیه و زیر	گوش بودن - اسی منظر بودن گور - خردشتی گوار - بالضم خبریکه با لقمه خوش آید گوهر شادی - بمعنی شادمانی کنایه از کسیتین فاشک بخشن شادی گوهر - بالضم طرز و روش فرنگ گوهر ابر - زیوریکه گوش اندازند
گ	گازمین - مراد گاو و گاوین گاه - بمعنی وقت و جای گر - گرم - مراد تیز گرامی - بالکسر بمعنی عزیز گردون - چرخ و فلک بمعنی معروف کاری گردایش - بالکسر تکیه و زیر	گوش بودن - اسی منظر بودن گور - خردشتی گوار - بالضم خبریکه با لقمه خوش آید گوهر شادی - بمعنی شادمانی کنایه از کسیتین فاشک بخشن شادی گوهر - بالضم طرز و روش فرنگ گوهر ابر - زیوریکه گوش اندازند
گ	گازمین - مراد گاو و گاوین گاه - بمعنی وقت و جای گر - گرم - مراد تیز گرامی - بالکسر بمعنی عزیز گردون - چرخ و فلک بمعنی معروف کاری گردایش - بالکسر تکیه و زیر	گوش بودن - اسی منظر بودن گور - خردشتی گوار - بالضم خبریکه با لقمه خوش آید گوهر شادی - بمعنی شادمانی کنایه از کسیتین فاشک بخشن شادی گوهر - بالضم طرز و روش فرنگ گوهر ابر - زیوریکه گوش اندازند

گازمین - مراد گاو و گاوین
گاه - بمعنی وقت و جای
گر -
گرم - مراد تیز
گرامی - بالکسر بمعنی عزیز
گردون - چرخ و فلک بمعنی
معروف کاری
گردایش - بالکسر تکیه و زیر

باب لام

ل	لا احب الی من - دوست	نمیدارم خوب شونده را
---	----------------------	----------------------

محنت - آزمائش و بلا	مستوری - پوشیده شدن	بمحنی مال و درم
محنت سرا - کنایه از دنیا	م سن	معمار - بالکسر حرکت بدان حالت
محیط - بالضم در گزیده و احاطه کننده	مشت مونساک - بالضم کنایه	کنند و عمارت کننده
م دخل - بالفتح و فتح خای مجبه	از جماعت قلیل و کرده انسان	م خ
بمحنی در آمدن	مشتی - بالضم نام ستاره فلکی	مخاک - بالفتح و بالضم کوی عری
م دخل - بالضم و کسر خای مجبه	مشهد - بالفتح جای حاضر شدن ملائکه	م رزین
مخل و ممسک	و شهادت گاه	م ف
مدار - بالفتح جای گردیدن	مشجید - بالضم و کسر ای موحده	مفت - بالضم رایگان و مفت
مرکز زمین	باز گیر و حقه باز	مفرش - بالفتح جامه دان
مدین - بالفتح شهری بر اصل	مشجید - بالفتح بازی	مفصل - مقابل محل
دریای مغرب	مشک - مراد وجودی	م ق
	مشاطه و ماشطه - زنی آراینده	م تقدم - بالفتح هم از سفر یا جای
م مرکز - میان چیز می میان باز	م ط	م باز آمدن
م فرج دست برور - فرجی است	م طرح - بالفتح جای انداختن	م نقش - کج و منگونی پشت کوز
م مرجان - بالفتح بندی رنگا	م خ	م کمان دار
م مردمی - مروت و علم و بزرگوار	م خطر - خوشبودار	م متغیر - بالکسر لوشن نام رنگدانه
م مرون - مراد بهوش شدن	م معیار - بالکسر آله درست کردن	م مفرس - بالضم عمارت نقش
م مرز - بالفتح زمین اندر	م موارج - بالکسر دوان قرب	م ک
م مرجأ - بالفتح کلمه یعنی فرا	م مخافه المند - پناه بخدا	م لکم - بالضم و تشدید هم مفتوح و عظیم
و خوش باد	م مضبر خوشبودار و کنایه زیاده	م کرده شده
م س	م مضبر کنایه از هوای سه	م مکحل - سر به دار
م مسبار - بالکسر نمحنی میخ	م مضبر سائبان - کنایه از باران	م ل
م مسلم - بالضم باورد بسته شده	م معرض - بالفتح محل عرض	م ملک - کجترین رشته
	م معلوم - در آجال فارسی	م ملالت - بالفتح بمنه تنگ آمدن

سازنده و مخترع کردن از سیم

م	ن	م
مراود - بمعنی هم رس	هنگامه - بافتح جمع و مجمع مردم	مجموع - بافتح عماری
هم - بافتح یک و سلسل پیوسته	هندی - عالم علم منده	هول - بافتح تریا شین
همم - بمعنی موافق	هندو - بالکسیده و غلام	می
همانرا - بافتح یداری و بمعنی شاید نیز	مهر - آرزو کردن و دست زدن	همیشگی - عالم عالم نیست که
همت - بالکسر مصدر آهنگ	هوس - بختیاری و بختیاری و عشق و اشتیاق	ازان - تحقیق اطلاق دانند
همواره - بمعنی همیشه		همچ - بمعنی معدوم

باب یای شاه تهماسبی

ی	ی	ی
یار - بمعنی یار و کار و یارسان	یقین - بی گمانی و مرک	یک تن - بمعنی یک شخص
آه و ناله و حال گداز و زنجیر و قیامت	ی	یکایک - بمعنی ناکام
یاره - دستور و طوق	یکی حرف سعادت است تمامی	یک فنی - مراد بی نظیر و کامل فن
یارستن - بمعنی توانستن	مراد از یکی در مصرعه اول شتری	ی م
یابشتری - ای قرده و شادمانی گفته	زیر عطار که ستارگان سعد از بدو	هم - بمعنی دریا
ی	و مصرعه ثانی رحل - مرغ گله	یانی نسبت به بین که نسبت
یعقوبی کردن - کنایه عاشقی	یکسر - سر یا ای از سر تا دم	ی و
	تألیف و خاتمه طبع	یوسف - بضم اول و ضم سن نام پیغمبر

حداده هم حداده که بجهت الکاف و ترواسن سید الحسن از تالیف فرنگی است و یای با هم میامد و در مقابل خودمان
 فارغ شدم و بجا است و در مطبع اود و اخبار تمام گفته از مطبع برآورده آورده گوش روزگار گردید
 قلم و تاریخ طبع تألیف و فکر و جبهه سخن و نازک خیال شکی کو و فی سبک سال خلف را و چایا لایا و سبک
 فرنگی محض سیدی ابن حسن نامی که شورا و فضلش از عین عرش علی است
 رحل شکلات حقیقت فرحت بداند
 خوشمزه و دلخواه فرنگی است
 خوشمزه و دلخواه فرنگی است
 خوشمزه و دلخواه فرنگی است

این کتاب در سال ۱۰۲۰
 در شهر تهران
 در مطبعه
 چاپ شده است
 و در سال ۱۰۲۰
 در شهر تهران
 در مطبعه
 چاپ شده است
 و در سال ۱۰۲۰
 در شهر تهران
 در مطبعه
 چاپ شده است

